

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

محمد قراگزلو  
۰۶ نومبر ۲۰۱۳

## سازمان یابی کارگری ۱۲. آگاهی سوسیالیستی

در آمد

آیا جنبش کارگری بعد از انتخابات یازدهم وارد دوران تازه ای شده است؟ نسبت مندی جنبش کارگری با لحظه حال دولت چه گونه ترسیم می شود؟ آیا صورت بندی های احتمالی و تازه توازن قوا، کاربست های ویژه ای را در دستور کار فعالان کارگری قرار داده است؟ اگر چنین نیست و اگر در بر همان پاشنه سابق می چرخد پس این همه نامه نگاری های جدید و تبریک و تهنیت به مقامات و اشاره به این که جناب وزیر در کودکی کارگر بوده و... و به طور مشخص نامه هائی که از سوی فعالان و تشکل های مستقل کارگری خطاب به حسن روحانی و علی ربیعی نوشته شده از چه خاستگاهی برخوردار است؟ اگر چنان است، مختصات این دوران جدید با کدام معیارها قابل اندازه گیری است؟ دولت یازدهم در مقام نماینده بخش خصوصی سرمایه و مدافع تمام عیار اتاق بازرگانی به منظور پیش گیری از کاهش بیشتر نرخ سود وارد سپهر سیاست ایران شده است. برای دست یابی به این هدف انجماد دستمزدها و متغیر کردن قانون کار اولویت بی چون و چرای قدرت دولتی است. در این صورت سیاست گزاران و تاکتیک جدید جنبش کارگری چه باید باشد؟ صف آرائی نیروهای امنیتی در جبهه جدید سرمایه و گماردن یک مقام حرفه ئی امنیتی به وزارت کار، حامل کدام پیام برای جنبش کارگری است؟ علی ربیعی با پشتیبانی خانه کارگر و شوراهای اسلامی و به پشتوانه تجارب پولیسی خود چگونه می خواهد "خنده بر لبان فرزندان کارگران" بنشانند؟ ماهیت واقعی این "خنده" چیست؟ تا آن جا که به مسؤلیت و توان محدود این قلم باز می گردد طی چند مقاله به لحظه حال دولت یازدهم وارد شده و نسبت های این دولت با طبقه بورژوازی و موقعیت سرمایه را ترسیم کرده است. سلسله مقالات "سازمان یابی کارگری" دقیقاً به سبب پیش نوشته به تأخیر افتاد و اینک بر اتم ضمن جمع و جور کردن سر دستی آن مباحث به تبیین شرایط کنونی جنبش کارگری پردازم. نگفته پیداست که حتا اشاره به سرفصل های یازده مقاله مفصل از حوصله خواننده بیرون است. در نتیجه نوشته ام را از همان جایی که بریده شده بود؛ ادامه می دهم. جایی که از تحریف "چه باید کرد" لنین حرف می زد؛ از این که ترکیب سازمانی حزب انقلابی کارگران چگونه باید باشد؛ از پلمیک های سازنده بلشویک ها و اسپار تاکیست ها، از نحوه کسب یا انتقال آگاهی... برای ملاحظه کل آن مقالات بنگرید به:

[http://www.ofros.com/maghale/gharaghozolo\\_agahi.htm](http://www.ofros.com/maghale/gharaghozolo_agahi.htm)

عبور از ایندولوژی

به "چه باید کرد" باز خواهیم گشت. مارکس و انگلس ارتباط میان آگاهی طبقاتی و سازماندهی و تشکل یابی کارگران را در جریان تبدیل تئوری به عمل انقلابی به دوره های مختلف تقسیم کردند و به شکل کنکرت از سیر تطور و تکون تشکل سخن

گفتند. (مانیفست، برگردان مرتضوی، عبادیان، ص: ۲۸۶)

به نظر مارکس شیوه تولید و روابط اجتماعی متناظر با آن زیر بنای واقعی جامعه را تشکیل می دهد. مارکس به درست گفت: " این آگاهی انسان ها نیست که هستی شان را تعیین می کند بلکه به عکس هستی اجتماعی شان است که آگاهی انسان ها را معین می کند". بی شک این جمع بندی بسیار مهم، به مراتب فراتر و فربه تر از گزاره ها و گزینه های فلسفی، ایدئولوژیک و معرفت شناختی است. چنین تبیینی ناظر به تکوین ساختارهای اصلی سیاست، دین، هنر، فلسفه، حقوق و ایدئولوژی است. به نظر مارکس - که در نقد ایدئولوژی المانی فرموله شد - این، گونه های ایدئولوژیک است که مانع پیش رفت جست و جوی علمی می شوند. هنگامی که اشکال ایدئولوژیک بدون لحاظ کرد ارتباط بینابینی - که می تواند میان مرحله مشخصی از تکامل اقتصادی و محصولات فرهنگی گوناگون برقرار شود - مورد ارزیابی قرار می گیرند، نقش سلبی آن ها روشن تر می گردد. به نظر مارکس ارتباطاتی از این گونه میان شیوه های تولید، ساختار طبقاتی و سبک های تفکر یا آفرینش معنوی می توانند دشواری ایجاد شوند. ژان پیازه (کتاب "سراغاز تکوین یک نظریه شناخت") درباره این نظریه جامع مارکس، ضمن تأکید بر اهمیت آن در جامعه شناسی شناخت، چنین نوشت:

" مزیت بزرگ مارکس این است که او در پدیده های اجتماعی میان یک زیربنای مؤثر و یک روبنا تمایز قائل می شود - مارکس شخصاً بر این نکته انگشت نهاده - روبنای اجتماعی در همان رابطه ای با زیر بنای خود قرار داد که آگاهی فردی با رفتار" (ژان پیازه ۱۲۸: ۱۳۷۲)

هدف آگاهی طبقاتی در سوسیالیسم علمی مارکس در تلفیقی از تئوری و پراتیک، تشخیص آن دسته از مکانیسم‌هایی است که به اعتبار آنان پدیده‌های اجتماعی در هر جامعه - به ضرب و زور انواع و اقسام ساز و کارهای ایدئولوژیک - بازگونه معرفی و تعریف می‌شوند و به عبارت دیگر غیر از آن چه واقعاً موجود هستند، نمایانده می‌شوند. سوسیالیسم مارکس - به این مفهوم - انقلاب علیه بازگونه سازی معرفتی و مادی پدیده‌هایی است که به سلاح و ابزار دست بورژوازی تبدیل شده‌اند.

به نظر می رسد سه اثر "ایدئولوژی المانی"، "تزه‌های فوئر باخ" و "فقر فلسفه" در برگزیده چارچوب و متدولوژی آگاهی طبقاتی از نظر مارکس باشند. ایدئولوژی المانی مهم ترین نقطه عطف در سیر تطور سوسیالیسم به علم است. در این اثر مارکس در برابر هگلی‌های جوان که نقد و ایده را موتور تکامل تاریخی می پنداشتند به صراحت اعلام کرد که «توضیح اساس و پایه عقاید از طریق پراتیک مادی ست و نه توضیح عمل توسط ایده» (ایده نولوژی المانی، ۱۹۶۵ ص: ۵۰، چاپ لندن) در این اثر مهم، مارکس ضمن جدا شدن ریشه ئی از ایده‌آلیسم هگل و ماتریالیسم نظاره گر فوئر باخ، به تحلیل نقش تولید در تاریخ و زندگی اجتماعی انسان‌ها رسید: «همان طور که محیط و مقتضیات بر شکل‌گیری و ساختن بشر تأثیر می‌گذارند، بشر نیز در ساختن محیط و مقتضیات اثر می‌گذارد... بشر از حیوانات توسط آگاهی‌اش متمایز می شود... بشر به محض آغاز تولید وسائل معیشت خود آغاز به متمایز کردن خود از حیوانات کرد... بشر با تولید وسائل معیشت خود به شکل غیر مستقیم در حال تولید زندگی مادی خود نیز است.» به این ترتیب مارکس بر نقش تولید به عنوان شرط اصلی تطور و تکامل تمام تاریخ اجتماعی انسان تأکید می‌کند و از همین جا به تحلیل دو مقوله پیوسته ماتریالیسم تاریخی یعنی "نیروهای تولید" و "مناسبات تولید" می‌پردازد. ارتباط آگاهی طبقاتی با نقش تولید در حیات اجتماعی طبقه کارگر در همین چارچوب تبیین می شود و به دو مرحله کلی و پیوسته تقسیم می‌گردد:

۱. **طبقه ای در خود.** کارگران در این شکل بندی به حدی از آگاهی می‌رسند که فی‌المثل کارمزدی خصلت اساسی نظام تولیدی سرمایه داری است و دستمزدی که به آنان تعلق می‌گیرد حتا بدون در نظر گرفتن ارزش اضافه به مراتب کم تر از ارزش نیروی کارشان است. مارکس از این مهم در تفاوت ماهوی کار و نیروی کار سخن گفته است. آگاهی نسبت به واقعیت موجود و تلاش برای بهتر کردن آن کارگران را در تشکل‌های سندیکائی و اتحادیه‌ئی گرد می‌کند و به یک سلسله مبارزه عملی و اکونومیستی وا می‌دارد. واضح است که هر درجه ای از پیشرفت در این مبارزه و هر میزان از تحقق مطالبات صنفی، به سود کارگران است و آنان را برای دستیابی به وحدت طبقاتی و برداشتن گام‌های بعدی یاری می‌رساند. کسانی این حد از آگاهی را - با اشاره سطحی به نقد لنین به تریدیونیویسم در "چه باید کرد" - به سخره گرفته اند و به بهانه نفی اکونومیسم و سندیکالیسم به آن ریشخند زده‌اند. اگر کارگران در راه دشوار رهائی خود و جامعه بتوانند نخستین گام‌هایشان را با تحمیل شرایط بهتر محیط کار، تقلیل ساعت و شدت کار و دریافت دستمزد بیشتر بر کارفرمایان و سرمایه‌داران بردارند، همه آن نیشخندها، باد هواست. کسان دیگر نیز گفته‌اند که چنین مبارزه‌ای به رونق و شکوفائی تولید و به تبع آن سودآوری سرمایه می‌انجامد. این تفسیر هم به اندازه کافی ریشخندآمیز است، که بی‌نیاز از نقد باشد.

۲. **طبقه ای برای خود.** این شکل از طبقه کارگر در مسیر تکامل مبارزه طبقاتی و به یاری عنصر سازمان یابی و در سیر تکون عمل، تجربه، آگاهی به آن درجه از شعور و آگاهی رسیده است که ضمن دریافت منافع مشترک به هدف واحد در قالب یک طبقه فکر و عمل کند.

وجه تولید جامعه سرمایه داری پیشرفته به نحو بارزی می‌کوشد از طریق ترویج رفرمیسم و حتا اتمیزه کردن کارگران ضمن ترمیم تضادهای خود - از جمله تلاش برای عبور از دوره انباشت پس از بحران - طبقه کارگر را حداکثر در موقعیت نخست متوقف کند. اما از سوی دیگر گرایش به تمرکز سرمایه داری چنان که انگلس درخصوص توضیح طبقه کارگر انگلستان گفته است، لاجرم به ایجاد تمرکز در طبقه کارگر نیز می‌تواند بینجامد. در هر دو صورت هستی اجتماعی طبقه ای که در مبارزه متشکل و سازمان یافته این تضادها شکل بسته است، حکم به آگاهی طبقه ای می‌دهد که رسالت تاریخی‌اش جمع کردن بساط همین تضادها و بحران‌هاست. شناخت تئوریک و ایدئولوژیک برای ایجاد چنین تغییر بنیادینی نقش اول را ایفاء نمی‌کند.

### **آگاهی به شیوه "چه باید کرد"**

تأکید مارکس مبنی بر این که "رهائی طبقه کارگر تنها به دست خود طبقه کارگر ممکن است"؛ مؤید شناخت علمی او و انگلس از ماهیت طبقاتی و رسالت تاریخی پرولتاریاست. این تصور که گمان کنیم لنین در "چه باید کرد" هنگامی که مشغول زدن پنبه اکونومیست‌ها و تریدیونیویست‌ها بوده با مباحث پیش گفته مارکس و انگلس آشنائی نداشته بی گمان خیالی خام و پنداری ساده لوحانه است. می‌دانیم که لنین به متن "دست نوشته‌ها" و "گروندریسه" دست نیافته و از محتوای مباحث و مکاتبات سوسیالیست‌های روس با مارکس پیرامون نحوه گذار مطلع نبوده است، اما با این حال برخی به تاسی و دُغم از این نظر که "آگاهی طبقاتی از بیرون به درون جنبش کارگری می‌رود یا باید برود" به نقد مارکسیست‌های اتریشی و سپس کارل کائوتسکی می‌پردازند و لنین را به استناد مباحث مشخص "چه باید کرد" بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص - در متن مبارزه با اکونومیست‌های روسی - روی صندلی متهم اصلی نظریه فوق می‌نشانند. تکیه به این نکات محور اصلی برداشت کلیشه‌ئی از "چه باید کرد" است:

**الف.** تئوریسین‌های برجسته کارگران - و به طریق اولی مارکس و انگلس - از روشن فکران بورژوا بوده‌اند. رهبران برجسته

انقلاب بلشویکی و نظریه پردازان شاخص سوسیال دموکراسی آلمان نیز غالباً از طبقه بورژوازی و یا خانواده‌های مرفه برخاسته بودند.

**ب.** "ایدئولوژی حاکم بر هر جامعه ایدئولوژی طبقه حاکم است". این جمله برداشتی است از رساله "خانواده مقدس" مارکس که در نقد نظریه لنینی "چه باید کرد" و "حزب سیاسی روشن‌فکران انقلابی" به کار می‌رود. بنابراین استدلال سرمایه داری از آن جا که قدرت سیاسی را به دست دارد، در نتیجه از تمام امکانات رسانه‌ای (تبلیغی و ترویجی) موجود در جامعه به منظور سلطه نظری خود بهره می‌گیرد، و به همین اعتبار نیز نه فقط روند فکری حاکم بر جامعه را به سود خود جهت می‌دهد، بلکه طبقه کارگر را نیز تحمیل می‌کند و به طبقه‌ای برای اعمال سیاست‌های بورژوازی مبدل می‌سازد. کارگران به دلیل بی‌بهرگی از امکاناتی که فرصت آگاه شدن را مهیا می‌سازد؛ حداکثر برای یک سلسله مطالبات اقتصادی (سندیکالیستی و تریپدیونیستی) مبارزه می‌کنند و در صورت پیروزی، اگرچه به درجه‌ای از رشد معیشت و بهبود شرایط کار نایل می‌آیند، اما همین فرایند به انکشاف سرمایه داری، رونق تولید، سودآوری سرمایه، ارزش اضافه بیشتر، عبور از مرحله جدید انباشت سرمایه و در نتیجه تثبیت و تحکیم بورژوازی یاری می‌رساند. دخالت هژمونیک روشن‌فکران سوسیالیست در روند انقلاب از جمله انتقال آگاهی طبقاتی به درون طبقه و تشکیل حزب کمونیست بر فراز طبقه بر پایه همین استدلال شکل می‌گیرد.

**پ.** سرمایه داری در روند پیشرفت، چنگال خود را بر تمام مناسبات اقتصادی جامعه فرو می‌کند و در همین راستا شکل‌های سیاسی مطلوب خود را سازمان می‌دهد. اما طبقه کارگر در موقعیتی فرودست قرار دارد. از لحاظ اقتصادی، کارگران در نظام تولید بورژوائی، مرعوب و تحت سلطه سیاسی اقتصادی و فرهنگی طبقه حاکم (بورژوازی) هستند. خلاف بورژوازی؛ طبقه کارگر ناگزیر است برای تغییر جامعه و ایجاد شیوه تولید سوسیالیستی ابتداء به سوی کسب قدرت سیاسی حرکت کند و پنجه به چهره حاکمیت سرمایه بکشد و پس از دست یابی به قدرت، در حرکت بعدی نظام اقتصادی مطلوب خود را سازمان دهد. لنین در بخش بررسی "آغاز غلیان جنبش خود به خودی" (چه باید کرد، ص: ۸۴) از صورت مندی خود به خودی جنبش کارگری تحت عنوان "شکل جنبی آگاهی" یاد می‌کند و این امر را به درست "تا اندازه‌ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی" کارگران می‌داند و در ادامه اعتصابات خود به خودی را نه به مثابه مبارزه سوسیال دموکراتیک، بلکه به مفهوم مبارزه‌ای تریپدیونی می‌داند و نتیجه آن را "بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران و کارفرمایان" تلقی می‌کند و این سطح از مبارزه را هنوز پائین تر از شناخت تضاد آشتی ناپذیر کار - سرمایه از سوی کارگران می‌نشانند و در مجموع ضمن تأکید بر پیشرفت اعتصابات سال‌های نود نسبت به عصیان‌های پیشین این حرکات را ناپسندیده می‌خواند:

«ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می‌تواند آگاهی تریپدیونیستی حاصل نماید. یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد. به ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشن‌فکران تتبع نموده‌اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشن‌فکران بورژوازی بودند. به همین گونه در روسیه نیز آموزش طبیعی تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشن‌فکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمده است. در آغاز دوره مورد بحث ما، یعنی آغاز نیمه سال‌های نود این آموزش نه فقط یک برنامه کاملاً سر و صورت یافته گروه "آزادی کار" بود، بلکه اکثریت جوانان انقلابی روسیه را نیز به طرف خود جلب کرده بود...» (پیشین)

برداشت منجمد و دگم از این بخش "چه باید کرد" به خصوص از سوی دیپلمه‌های محترم بیکار و دانشجویان ارجمند رادیکال و

شیفتگان عزیز پروژه "آگاه سازی طبقه کارگر بی سواد" و "روشنفکران" گرامی کافه نشین برای جنبش کارگری کم زحمت

نداشته است!

ادامه دارد.....

### منابع

مارکس- انگلس(۱۳۷۹) **لودویک فونرباخ و ایدنولوژی المانی**، برگردان پرویز بابائی، تهران: نشر چشمه.

----- (۱۳۵۸) **خانواده مقدس**، برگردان تیرداد نیکی، تهران: انتشارات صمد.

مارکس کارل(۱۳۸۳) **فقر فلسفه**، برگردان آرتین آراکل، تهران: نشر اهورا.

لنین ولادیمیر (بی تا) **مجموعه آثار**، برگردان پورهرمزان، تهران: پیوند.